

دوفصلنامه علمی- پژوهشی حدیث پژوهی
سال نهم، شماره هجدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶
صفحه ۶۴-۳۹

بررسی کارکرد سبب ورود حدیث در تبیین قواعد فقهی

سید علی اکبر ربیع نتاج*

علی تفریحی**

◀ چکیده:

یکی از موضوعات شایان توجه در حوزه پژوهش‌های حدیثی و فقهی، توجه به «سبب ورود حدیث» یا به عبارتی، «شأن صدور حدیث» است. سبب ورود حدیث، کارکردها و فواید متعددی دارد که یکی از مهم‌ترین فواید مترتب بر آن، فهم کلام معصوم علیه السلام و در نتیجه، تبیین قواعد فقهی مأخوذ از روایات است. با مراجعه به کتب فقهی نوشته شده در زمینه قواعد فقهی و احصای این قواعد و با استخراج منابع روایی و حدیثی آن‌ها، می‌توان به سبب ورود آن‌ها دست یافت. دستیابی به سبب ورود احادیث مورد استناد قواعد فقهی، راه را برای فهم صحیح‌تر و تبیین دقیق‌تر برخی قواعد فقهی می‌گشاید.

◀ **کلیدواژه‌ها:** قواعد فقهی، سبب ورود، قاعده لاضرر، الزام، سبق.

* استاد دانشگاه مازندران / sm.rabinataj@gmail.com

** استادیار دانشگاه فرهنگیان بجنورد / alitafrihi@gmail.com

مقدمه

حدیث یا به تعبیر دقیق تر سنت معصوم علیه السلام، بعد از قرآن همواره به عنوان دومین رکن دین و فهم شریعت مطرح بوده و هست، چنان که بدون سنت، فهم درست شریعت، ناقص و به اعتباری ناممکن است؛ چراکه قرآن غالباً به بیان کلیات مسائل دین پرداخته و تبیین جزئیات را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اوصیای پس از او واگذار کرده است: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴)؛ و به سوی تو ذکر (قرآن) را فر فرستادیم تا آنچه را به مردم نازل شده است، برایشان بیان و روشن کنی.

براین اساس، احادیث رسیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جایگاهی بس مهم و ارزشمند بعد از قرآن دارند و کسی در اعتبار و حجیت آن ها شک و تردید نمی کند و همگان عمل بر طبق آن را لازم می شمارند. خداوند متعال می فرماید: «وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷)؛ آنچه را پیغمبر برای شما آورد (امر کرد)، بگیری و بپذیری و از آنچه نهی کرد، خودداری کنی.

نیز پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در احادیث متعددی مانند حدیث ثقلین و حدیث غدیر، عترت خود را همتای قرآن قرار داده و آن دو را مشعل های هدایت برای امت اسلام معرفی کرده و تنها راه نجات مسلمانان را در تمسک جستن به این دو گوهر گران بها دانسته است. از این رو، قول آنان در کنار قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله حجت است.

فهم سخن معصوم در جهت فهم دین، به عوامل متعددی بستگی دارد؛ یکی از این عوامل، زمینه هایی است که به سبب آن، معصوم به ایراد سخن پرداخته است که از آن به «سبب ورود حدیث» تعبیر می شود. از سوی دیگر، کارکرد سبب ورود حدیث در فهم حدیث، گستره وسیعی از موضوعات را شامل می شود؛ یکی از این موضوعات، فهم صحیح تر و تبیین دقیق تر قواعد فقهی است که فقهای عظام از این قواعد برای استخراج احکام دین از قرآن و سنت استفاده می کنند و این موضوع، هدف این مقاله را تشکیل می دهد. در این باره، این نوشته در صدد آن است تا به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- چه ارتباطی میان اسباب ورود حدیث و قواعد فقهی وجود دارد؟

- چه مسائل و موضوعاتی مقوم سبب ورود حدیث هستند؟

- کارکردهای سبب ورود حدیث در فهم و تبیین قواعد فقهی چیست؟

– کدام موارد از قواعد فقهی به وسیله سبب صدور حدیث، قابل تبیین و تفسیرند؟

۱. پیشینه بحث

در دو موضوع «اسباب ورود حدیث» و «قواعد فقهی»، کتاب‌ها و مقالات بسیاری از سوی علما و محققان عامه و خاصه نوشته شده است. این کتاب‌ها عموماً تحت عناوین «القواعد الفقهیه» و «اسباب ورود الحدیث»، با تنوع در جزئیات نام‌گذاری، به نگارش درآمده‌اند. به دلیل کثرت این منابع و خودداری از اطالۀ مقاله، از ذکر جزئیات آن‌ها احتراز و به همین مقدار کلی بسنده می‌شود.

اما در زمینه موضوع این مقاله و پیشینه آن، بر پایه تتبعات و بررسی‌های متعدد صورت‌گرفته از سوی نگارنده به وسیله موتورهای جستجو در فضای مجازی و منابع مختلف، در ارتباط با کارایی و نقش سبب ورود حدیث در تبیین و فهم بهتر قواعد فقهی که موضوع این نوشتار است، تاکنون هیچ کتاب یا مقاله‌ای ارائه نشده و تلاش علمی صورت‌گرفته در این مقاله، از این جهت یک گام جدید محسوب می‌شود.

۲. سبب ورود حدیث

یکی از موضوعات قابل توجه در فهم برخی از احادیث وارده از سوی معصومین علیهم‌السلام، سبب ورود حدیث است. برای سبب ورود حدیث در منابع مختلف، از تعبیرات و اصطلاحات دیگری نظیر «سبب صدور»، «شأن صدور»، «مورد صدور حدیث» و «علت صدور حدیث» نیز استفاده شده است. برای سبب ورود حدیث تعاریف متعددی از سوی محققان ارائه شده است که در اینجا به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

الف. علمی است که در آن از اسبابی بحث می‌کند که موجب شده رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حدیثی بگوید. (ابن ابی شهبه، ۱۴۰۳ق، ص ۴۶۷)

ب. دانشی است که از اسبابی بحث می‌کند که حدیث در پی آن‌ها صادر شده است. (عتر، ۱۴۱۸ق، ص ۱۹۶)

ج. آنچه موجب پیدایش حدیث در زمان وقوعش شده است. (عصری زین العابدین، ۱۴۲۷ق، ص ۴۴)

در جمع‌بندی از تعاریف بالا برای سبب ورود حدیث، تعریف زیر را می‌توان ارائه کرد:

سبب ورود حدیث عبارت است از علل و عوامل و زمینه‌هایی که موجب می‌شود معصوم علیه السلام درباره موضوعی، کلامی را بیان کند که اگر آن علل و عوامل و زمینه‌ها نبود، آن کلام از سوی معصوم علیه السلام منعقد نمی‌شد.

۳. موضوعات مقوم سبب صدور

اینک باتوجه به تعریف سبب ورود، در ابتدا به موضوعات مقوم اسباب ورود احادیث و سپس به تبیین بهتر موضوع می‌پردازیم. شایان ذکر است که این موضوعات بسیار متعدد و متنوع‌اند اما برای پرهیز از اطاله کلام، تنها به ذکر اهم آن‌ها اشاره می‌شود.

۳-۱. امر الهی

یکی از عواملی که زمینه صدور سخنی از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شد، دستور و فرمان الهی بود. دستورهای الهی گاه امر به اجرای یک برنامه عملی بود، مانند «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...» (اسراء: ۲۶) و گاه امر به ابلاغ یک پیام به مردم. غالب پیام‌هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأمور به ابلاغ آن‌ها می‌شد قالب قرآنی داشت؛ یعنی هم لفظ و هم معنای آن از سوی خدا تعیین می‌شد. اما برخی دیگر از پیام‌های الهی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأمور به ابلاغ آن بودند با بیان خود آن حضرت صورت می‌گرفت. نمونه بارز چنین دستوری از سوی خدا به رسولش، آیه تبلیغ* است و خطبه غدیر، محتوای آن پیام است. پس در واقع، امر الهی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آیه تبلیغ، سبب ورود برای خطبه غدیر محسوب می‌شود که این امر در فهم بهتر و دقیق‌تر معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه غدیر بسیار مؤثر است.

۳-۲. سؤال و پرسش

یکی از شایع‌ترین اسباب ورود حدیث، سؤال از معصوم است. سؤالات در موضوعات مختلف فقهی و غیرفقهی مطرح می‌شد. البته سهم موضوعات فقهی بیش از بقیه موضوعات بود. سؤال گاهی به صورت شفاهی و گاهی کتبی است. در بسیاری از موارد، جواب معصوم علیه السلام در کنار سؤال قابل درک است. برای نمونه از ابی سلّام عبدی نقل شده است که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و گفتم: درباره شخصی که نماز عصر خود را عمداً به تأخیر می‌اندازد چه می‌فرمایید؟ امام علیه السلام فرمود: چنین شخصی در روز قیامت، تنها و بدون اهل و مال می‌آید. گفتم: فدایت شوم، هر چند از اهل بهشت باشد؟ فرمود: بله. گفتم: پس منزل چنین شخصی در بهشت چیست؟ فرمود:

«مَوْتُورٌ أَهْلُهُ وَ مَالُهُ يَتَضَيَّفُ أَهْلَهَا لَيْسَ لَهُ فِيهَا مَنْزِلٌ»؛ چنین فردی که بی کس و بی چیز است به مهمانی اهل بهشت می رود و در بهشت منزلی از خود ندارد. (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۵۴)

در این روایت، اگر جمله «مَوْتُورٌ أَهْلُهُ وَ مَالُهُ يَتَضَيَّفُ أَهْلَهَا لَيْسَ لَهُ فِيهَا مَنْزِلٌ» منقطع از سؤال در نظر گرفته شود، مرجع دو ضمیر «ه» و «ها» نامعلوم و کلام دارای اجمال و ابهام خواهد بود.

۳-۳. وقوع رخداد و حادثه

در روز درگذشت ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ خورشید گرفت. جمعی تصور کردند به سبب مرگ فرزند پیامبر ﷺ چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده است. در پی این تصور غلط، رسول خدا ﷺ خطبه‌ای بیان کرده و فرمودند: خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خدا هستند که به امر خدا می گردند و سر به فرمان اویند؛ نه برای مرگ کسی می گیرند و نه برای حیات کسی. پس هرگاه هر دو یا یکی از آن دو گرفتند، نماز (آیات) بگذارید. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۸، ص ۳۸۰)

چنان که در این روایت ملاحظه می شود، رسول خدا ﷺ در پی گرفتن خورشید نماز آیات را تشریح فرمودند. بنابراین، گرفتن خورشید سبب صدور دستور پیامبر ﷺ در تشریح نماز آیات است.

۳-۴. قصد تعلیم

گاهی معصوم علیه السلام در نظر دارد نکته‌ای را به فرد یا گروهی از مردم آموزش دهد. در چنین مواردی معمولاً خود معصوم، ابتدا با طرح پرسشی زمینه آن را فراهم و سپس مطلبی را که قصد تعلیم آن را داشته بیان می کند. لذا تصمیم معصوم علیه السلام به تعلیم مطلب موردنظر، سبب برای بیان آن مطلب است. البته در چنین مواردی، معمولاً سبب از نوع سبب خفی و پنهان است. از رسول خدا ﷺ به نقل از امام صادق علیه السلام وارد شده است که فرمود: آیا می خواهید شما را از بهترین اخلاق دنیا و آخرت آگاهتان کنم؟ [آن اخلاق عبارت‌اند از]: از کسی به تو ظلم کرده گذشت کنی، با کسی که از تو بریده بیبندی، به کسی که به تو بدی کرده، نیکی کنی و به کسی که از تو دریغ داشته، عطا کنی. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۰۷)

۵-۳. عملکرد افراد

گاهی عملکرد فردی از صحابه معصوم علیهم السلام سبب می شد معصوم در تأیید، اصلاح یا رد آن، سخنی را بیان کند چنان که از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: مردی داخل مسجدی شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا بود. مرد مشغول نماز شد اما سجده های نمازش را کوتاه و سریع به جا می آورد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مانند نوک زدن کلاغ به زمین، نوک زد، این فرد با این وضع اگر بمیرد بر دینی غیر از دین محمد صلی الله علیه و آله مرده است. (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۷۹)

۶-۳. قصد وصیت

یکی دیگر از اسباب ورود حدیث از ناحیه معصوم علیهم السلام، تصمیم معصوم به سفارش و وصیتی مهم به بستگان، دوستان و پیروان آن حضرات است. برای مثال ابو بصیر گوید: بر ام حمیده (همسر امام صادق) وارد شدم تا به خاطر (شهادت) امام علیه السلام به وی تسلیت بگویم. ام حمیده گریه کرد. من نیز به سبب گریه او گریه ام گرفت. سپس گفت: ای ابا محمد، اگر امام صادق علیه السلام را هنگام مرگ مشاهده می کردی، بی شک چیزی عجیبی می دیدی؛ (در آن حالت، امام) چشمانش را گشود و فرمود: «هرکسی را که با من قرابت و نسبتی دارد نزد من گرد آورید». ام حمیده گوید: همه را گرد آوردم. امام به ایشان نظری کرد و فرمود: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَحْفَاً بِالصَّلَاةِ؛ قطعاً شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد». (همان، ج ۱، ص ۸۰)

ملاحظه می شود که صدور جمله «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَحْفَاً بِالصَّلَاةِ» از سوی امام علیه السلام بدان سبب بود که آن حضرت می خواست بستگانش را به امر مهمی مانند نماز سفارش کند.

۴. فواید مترتب بر سبب ورود حدیث

سبب ورود حدیث از حیث فواید مترتب بر آن، مانند سبب نزول آیه قرآن است. همچنان که مفهوم بعضی از آیات قرآن جز با دانستن سبب نزول روشن نمی شود، برخی از روایات معصومین علیهم السلام نیز چنین اند؛ یعنی فهم کلام معصوم علیه السلام منوط به دانستن سبب ورود آن است؛ زیرا فواید دیگری نیز بر سبب ورود حدیث مترتب است که سبب نزول قرآن، فاقد آنهاست. یکی از مهم ترین این فواید، «تبیین قواعد

فقهی» مصطلح در میان فقهاست. از این رو، در ادامه مقاله، به طور مفصل به تبیین این موضوع پرداخته می‌شود.

۴-۱. تعریف قاعده فقهی

منظور از قواعد فقهی، آن دسته از احکام کلی است که در ابواب گوناگون فقه جریان داشته و منشأ استنباط احکام جزئی می‌شود، مانند قاعده «لاضرر» که هر جا ضرری متوجه شخص شود، این قاعده مطرح می‌گردد و در بسیاری از ابواب فقه، همچون بیع، اجاره، طلاق و... به کار می‌رود.

در کتاب *القواعد الفقهیه* آمده است: «ان القواعد الفقهیه هی احکام عامه فقهیه تجری فی ابواب مختلفه و موضوعاتها؛ قواعد فقهی عبارت است از احکام فقهی عامی که در ابواب و موضوعات مختلف فقه جریان دارد.» (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۰) برای مثال، قاعده حجیت خبر واحد از قواعدی است که در جمیع ابواب فقه از قبیل عبادات، معاملات و تمام موضوعات آنها جریان دارد، یا قاعده ضمان ید که تنها در ابواب معاملات جاری است.

مبنا و مدرک قواعد فقهی عمدتاً کتاب، سنت، سیره عقلا، اجماع و عرف است که مستند این مقاله در این موضوع - باتوجه به ماهیت آن که بررسی احادیث معصومین علیهم‌السلام به اعتبار سبب ورود آنهاست - سنت یعنی اخبار و روایات است و چون همه روایات و احادیث سبب ورود ندارند، فقط به احادیثی استناد می‌شود که اولاً دارای سبب ورودند، ثانیاً سبب ورود، مدخلیتی در فهم، تبیین یا استنباط قاعده دارد؛ از این رو، از میان شمار زیادی از قواعد فقهی، فقط تعداد محدودی که با این دو خصوصیت همخوانی دارند، بررسی می‌شوند.

۴-۱-۱. قاعده لاضرر

یکی از قاعده‌های فقهی که در سرتاسر فقه بدان استناد می‌شود و در بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی نیز می‌تواند کارساز باشد، قاعده لاضرر است. اهمیت قاعده یادشده به اندازه‌ای است که شماری از متفکران اسلامی، از آن به عنوان رازورمز هماهنگی اسلام با پیشرفت‌ها و توسعه فرهنگ یاد کرده‌اند. از باب نمونه، شهید مطهری می‌نویسد: «یکی دیگر از جهاتی که به این دین خاصیت تحرک و انطباق بخشیده و آن را زنده و

جاوید نگه می‌دارد، این است که یک سلسله قواعد و قوانین در خود این دین وضع شده که کار آن‌ها کنترل و تعدیل قوانین دیگر است. فقها این قواعد را قواعد حاکمه می‌نامند، مانند قاعده لاجرح و قاعده لاضرر که بر سرتاسر فقه حکومت می‌کنند. کار این سلسله قواعد، کنترل و تعدیل قوانین دیگر است. درحقیقت، اسلام برای این قاعده‌ها نسبت به سایر قوانین و مقررات خود، حق و توقا ئل شده است.» (۱۳۷۱ش، ص ۱۳۵)

روایات قاعده لاضرر در حد تواتر است. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۰) و مضمون همه آن‌ها این است که هرگونه ضرر و اضرار در اسلام مردود است. در روایات امامیه، قاعده لاضرر با سه عبارت بیان شده است: ۱. لاضرر و لا ضرار (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۸۰)؛ ۲. لاضرر و لا ضرار علی مؤمن (همان، ص ۲۹۴)؛ ۳. لاضرر و لا ضرار فی الاسلام. (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶، ص ۱۴)

معروف‌ترین حدیثی که به آن استدلال شده و می‌توان سبب ورود حدیث «لاضرر و لا ضرار» دانست، داستان سمرة بن جندب است که در ذیل آن، عبارت «لاضرر و لا ضرار» آمده است. کلینی در کتاب اصول کافی از ابن مسکان و او از زراره نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام فرموده است: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصی به نام سمرة بن جندب در جوار خانه فردی از انصار، درخت خرمایی داشت که آمدورفت وی از درون زمین آن مرد انصاری بود. سمرة بن جندب برای رسیدگی به آن درخت و کارهایش به دفعات و به صورت سرزده به زمین مرد انصاری می‌رفت و برای او ایجاد مزاحمت می‌کرد تا اینکه صاحب‌خانه به سمرة گفت: تو بی‌خبر و بدون اذن به خانه‌ام می‌آیی و ایجاد مزاحمت می‌کنی، از این پس هنگام آمدوشد اجازه بگیر. سمرة گفت: چنین نمی‌کنم. مرد انصاری به حضرت رسول صلی الله علیه و آله شکایت برد. حضرت به سمرة فرمود: از این پس اذن بگیر. سمرة نپذیرفت، حضرت فرمود: از این درخت صرف نظر کن و من در برابر آن، درختی با همان اوصاف در جای دیگر به تو می‌دهم. سمرة نپذیرفت، حضرت فرمود: ده درخت در مقابل آن می‌دهم، باز هم قبول نکرد. فرمود: درختی در بهشت به تو می‌دهم. سمرة باز هم نپذیرفت تا اینکه حضرت فرمود: تو مرد سخت‌گیر و آسیب‌رسانی هستی و مؤمن نباید به کسی ضرر بزند. اینجا بود که حضرت دستور

داد آن درخت را از ریشه کنند و جلوی سمره انداختند. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۹۴)

عملکرد سمره بن جندب در ایجاد مزاحمت برای مرد انصاری و شکایت مرد انصاری از وی نزد پیامبر ﷺ و عدم اجرای دستور پیامبر ﷺ توسط سمره، سبب ورود این روایت است.

حال، با تأمل در محتوای این روایت با نظر به سبب ورود آن، نکات زیر درباره جمله «لاضرر و لا ضرار فی الاسلام» که مستند قاعده «لاضرر» است به دست می آید: اولاً رسول خدا ﷺ در صدد بیان حکم شرعی و قضاوت میان مرد انصاری و سمره بن جندب بوده است. این امر به نحو کنایی دال بر آن است که آن حضرت، این فعل ضرری را در شریعت مقدس چه وضعاً و چه تکلیفاً امضا نکرده است. ثانیاً دخول بدون اذن سمره بن جندب بر مرد انصاری، ضرری است که تکلیفاً از آن نهی شده است.

ثالثاً فاعل فعل ضرری، مردم هستند نه شرع مقدس، چنان که برخی بر این مذهب رفته اند. تفصیل مطلب آنکه: فقها در خصوص فاعل فعل ضرری که چه کسی است، آیا شارع مقدس است یا مردم؟ با یکدیگر اختلاف دارند. گروهی معتقدند جمله «لاضرر» فقط حکم تکلیفی را نفی می کند و مصحح چنین دیدگاهی آن است که فاعل فعل ضرری که از سوی شارع مردود اعلام شده، خود شارع مقدس است. بر این اساس، مفهوم جمله «لاضرر و لا ضرار فی الاسلام» این است که در شریعت مقدس اسلام، هیچ حکمی که باعث ضرری به مکلفان گردد وجود ندارد. فقهایی چون فاضل تونی (۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۴)، انصاری (۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۴۶۰) و آخوند خراسانی (بی تا، ج ۱، ص ۳۸۱) طرفداران این نظریه اند.

اما گروه دیگری از فقها معتقدند که جمله لاضرر...، حکم وضعی (اصفهانی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۸/ امام خمینی، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۳۵) یا هم وضعی و هم تکلیفی (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۵۹) را رد می کند و فاعل فعل ضرری، مردم (مکلفان) هستند نه شارع مقدس.

در تأیید این نظریه، آیت الله مکارم شیرازی می گوید: «قرآینی وجود دارد که فاعل،

مردم هستند نسبت به یکدیگر و آنچه نفی شده، در حقیقت نفی جواز اضرار به یکدیگر است (چه وضعاً و چه تکلیفاً). نمی‌گوییم این نفی به معنای نهی است چنان‌که محقق اصفهانی آن را اختیار کرده است، بلکه به معنای اصلی خودش است، لکن منظور از آن، ضرر ناشی از ناحیه مکلفین است... و فاعل این عبارت، مردم هستند نه شارع مقدس.» (همان‌جا)

چنان‌که ملاحظه می‌شود درک صحیح مراد پیامبر ﷺ از جمله «لاضرر و لا اضرار فی الاسلام»، منوط به تعیین فاعل فعل ضرری است که شارع مقدس است یا مردم. حال، چنانچه حدیث «لاضرر...» را بدون سبب ورود آن در نظر بگیریم، وجه اول قوی‌تر و به ذهن متبادرتر است؛ اما با در نظر گرفتن سبب ورود، وجه دوم قوت می‌گیرد و مراد پیامبر ﷺ از این جمله روشن می‌شود. بنابراین، نقش سبب ورود در فهم صحیح این سخن پیامبر ﷺ انکارناپذیر است.

۴-۱-۲. قاعده جَبّ

قاعده جَبّ قاعده‌ای است در فقه درباره از بین رفتن آثار کارهای دارای عقوبت و زیان که شخص تازه‌مسلمان در دوران کفر انجام داده است. جَبّ در لغت به معنای قطع کردن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۴۹) و در اصطلاح فقها به قاعده‌ای گفته می‌شود که بر پایه آن، برای تشویق کفار به اسلام آوردن، اگر کافر پیش از مسلمان شدن کاری انجام داده یا سخنی گفته یا اعتقادی داشته است که در اسلام آثار زیان بار یا عقوبت دارد، با اسلام آوردن، این آثار بی‌آنکه به جبران کردن نیاز داشته باشد، نادیده گرفته می‌شود. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۳۸)

دلیل اصلی قاعده جَبّ، حدیث نبوی «الاسلامُ یَجِبُ ما کان قَبْلَهُ» است که در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت، روایت شده و نام قاعده جَبّ نیز برگرفته از آن است. براساس منابع روایی، پیامبر اکرم ﷺ این سخن را در مواقع متعدد بیان فرموده است، از جمله هنگام اسلام آوردن اشخاصی چون عبدالله بن بنی‌امیه (برادر ام سلمه)، مُغیره بن شعبه، هَبّار بن اسود و عمرو عاص. هرچند برخی از علمای شیعه این حدیث را از نظر سند، مُرسل و ضعیف دانسته‌اند (حکیم، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۵۱/ بروجردی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۱۵۶)، بسیاری از آنان، شهرت روایت را جبران‌کننده ضعف سند حدیث تلقی

کرده‌اند. (حسینی مراغی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۰) حتی برخی باتوجه به کثرت نقل این حدیث با الفاظ متعدد، قائل به تواتر اجمالی آن هستند. (مشکینی، ۱۳۷۷ش، ص ۱۷۸) چنان‌که گفته شد، یکی از سبب‌های ورود حدیث «الاسلامُ یَجِبُ ما کان قَبْلَهُ»، جریان هَبَّار است. هَبَّار بن اسود از مشرکان مکه بود که به هنگام هجرت زینب دختر رسول خدا ﷺ به تعقیب وی پرداخت و نیزه‌ای به کجاوه زینب فروبرد چنان‌که زینب از ترس، بچه‌ای را که در شکم داشت سقط کرد. وی بعدها اسلام آورد و بخشیده شد. ماجرای هَبَّار از زبان جبیر بن مطعم این‌گونه نقل شده است:

«من در مسجد همراه با تعدادی از صحابه نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که هَبَّار پیدا شد. افراد حاضر چون هَبَّار را دیدند گفتند: ای رسول خدا، این هَبَّار بن اسود است. رسول خدا ﷺ فرمود: دیدمش. یکی نفر از میان جمع قصد حمله به هَبَّار را کرد. حضرت فرمود: بنشین. هَبَّار در مقابل پیامبر ﷺ ایستاد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت و گفت: «فاصح عن جهلی و عما کان یبلغک منی فانی مقرر بسواتی، معترف بذنبی»؛ از جهل من و آنچه از من به تو رسیده درگذر که من به رفتار بد و گناه خود اعتراف می‌کنم. رسول خدا ﷺ نیز فرمود: «قد عفوتُ عنک، و الاسلامُ یَجِبُ ما کان قَبْلَهُ»؛ از تو در گذشتم و اسلام [نیز] گذشته را نادیده می‌گیرد». (طبری، ۱۳۷۸ق، ج ۵، ص ۱۴۴۵)

این روایت، یکی از چند روایتی است که فاعله «الاسلامُ یَجِبُ ما کان قَبْلَهُ» در آن به صراحت ذکر شده است. با نظر به گذشته هَبَّار و جریان اسلام آوردن او می‌توان گفت آنچه سبب شد پیامبر ﷺ این جمله را بیان کنند، ندامت هَبَّار از گذشته و اسلام آوردن وی بود که با عبارت «فاصح عن جهلی و عما کان یبلغک منی فانی مقرر بسواتی، معترف بذنبی» آن را اظهار داشت و پیامبر ﷺ با بیان «قد عفوتُ عنک»، از رفتار او درباره دخترش و با بیان «الاسلامُ یَجِبُ ما کان قَبْلَهُ» از اعمال گذشته او درباره دین و شخص پیامبر ﷺ درگذشت.

بنابراین باتوجه به سبب ورود حدیث و کلام پیامبر ﷺ می‌توان استنباط کرد که چنانچه فرد کافری مسلمان شود گناهان و جرائم اعمال گذشته او فی الجمله بخشیده می‌شود و به سبب اعمال گذشته‌اش مؤاخذه نمی‌گردد.

ممکن است گفته شود جمله «الاسلام یجب ما کان قبله» ناظر به بخشیده شدن گناهان است نه حقوق و ضمانات. پاسخ این است که اولاً این جمله ظهور در اطلاق دارد، ثانیاً روایتی از امام صادق علیه السلام وارد شده است که عمومیت آن را تأیید می‌کند. در این روایت امام علیه السلام می‌فرماید: گاهی می‌شود فردی که در میان مشرکان و یهود و نصاری [و بر آیین آنان] است، شخص مسلمانی را به علت مسلمان بودنش می‌کشد، اما همین که داخل در دین اسلام می‌شود، اسلام (گناهان و آثار جرائم) گذشته‌اش را قطع یعنی محو می‌کند. (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۴۸)

اما نکته درخور توجه این است که این اطلاق به نحو فی الجمله است نه بالجمله؛ یعنی این گونه نیست که هر حقی که بر ذمه کافر باشد با اسلام آوردن وی از گردنش ساقط شود، بلکه چنان که از روایت امام صادق علیه السلام برمی‌آید فقط شامل حقوق ناشی از جرائمی می‌شود که در حق مسلمانان به جهت مسلمان بودنشان مرتکب شده است و قید «عَلَى أَنَّهُ مُسْلِمٌ» ناظر به این مطلب است. به عبارت دیگر، حقوق مختص به مخلوقان از ذمه کافر با اسلام آوردنش ساقط نمی‌شود بلکه فقط حقوق الهی هرچند نسبتی با مخلوقان داشته باشد، مشمول اسقاط می‌شود. (حسینی مراغی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۴۹۵)

اشکال دیگری که ممکن است مطرح شود این است که بیان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره هبّار، ناظر به حق شخصی آن حضرت درباره قضیه دخترش زینب بوده است نه به عنوان یک اصل کلی. در پاسخ می‌گوییم این احتمال از چند جهت مردود است:

الف. هم سابق جمله «الاسلام یجب ما کان قبله» و هم سیاق آن با این ادعا منافات دارد؛ چراکه اگر پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به جمله «قد عفوت عنک» اکتفا کرده بود، ممکن بود چنین توهمی مبنا داشته باشد، اما ذکر جمله «الاسلام یجب ما کان قبله»، مؤید این مطلب است که آن حضرت درصدد بیان یک حکم کلی بوده است.

ب. استنباط صحابه است؛ چنان که این بیان نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک قاعده مسلم در زمان خود آن حضرت نیز در میان صحابه رایج بوده؛ زیرا هنگامی که عبدالله بن ابی امیه برادر امّ سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست اسلام آورد، در ابتدا پیامبر صلی الله علیه و آله از او روی گرداند. امّ سلمه در حق برادرش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت نمود و به آن

حضرت فرمود: «بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَمْ تَقُلْ إِنَّ الْإِسْلَامَ يَجِبُ مَا كَانَ قَبْلَهُ؛ پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، مگر نفرمودی که اسلام گذشته را از بین می‌برد؟» پیامبر ﷺ نیز سخن ام سلمه را تأیید کرد و اسلام عبدالله بن ابی امیه را پذیرفت. (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۶)

نظیر همین قضیه برای ابن ابی سرح، برادر عثمان وارد شده است که چون عثمان، برای برادرش که بسیار رسول خدا ﷺ را اذیت کرده بود نزد آن حضرت شفاعت کرد، پیامبر ﷺ ضمن پذیرش شفاعت عثمان فرمود: «الاسلام يَجِبُ ما قبله.» (حلی، ۱۳۵۱ق، ج ۳، ص ۱۰۵)

۴-۱-۳. قاعده قرعه

رسول خدا ﷺ فرمود: «لَيْسَ مِنْ قَوْمٍ تَنَازَعُوا ثُمَّ فَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى اللَّهِ إِلَّا خَرَجَ سَهْمُ الْمُحِقِّ؛ هیچ گروهی نیست که در امری باهم تنازع کنند و در مسئله مورد تنازع، امر خود را به خدا واگذار کنند مگر آنکه خداوند سهم مُحِق را خارج می‌سازد.» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۰۷)

در این روایت شریف، رسول خدا ﷺ راهکاری را برای حل یک مسئله مورد تنازع بیان می‌کند و آن تفویض آن امر به خداست که آن حضرت به صراحت وعده داده‌اند که در صورت تفویض امر به خدا، فرد مُحِق به حَس می‌رسد. در واقع نبی مکرم اسلام ﷺ با این بیان نورانی خود، یک سازوکار و راه حل را برای حل برخی منازعات طرفینی ارائه می‌کنند. حال باید دید این سازوکار و راه حل چیست.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، روایت در این زمینه ابهام دارد و از متن روایت نمی‌توان به روشنی راه حل مورد نظر را استنباط کرد، اما با یافتن سبب ورود این روایت و مراجعه به آن، ماهیت این سازوکار کاملاً روشن می‌شود. متن کامل روایات از کتاب تهذیب الاحکام چنین است:

امام باقر علیه السلام فرمودند: «رسول خدا ﷺ حضرت علی علیه السلام را به سوی یمن فرستاد. هنگامی که آن حضرت از یمن برگشت فرمود: از عجیب‌ترین چیزی که (در این مدت) بر تو گذشت برایم بگو. علی علیه السلام فرمود: یا رسول الله! گروهی نزد من آمدند که کنیزی را خریده بودند و همه آن‌ها نیز با این کنیز در یک طُهر نزدیکی کرده بودند و در اثر

آن، کنیز بچه‌ای به دنیا آورد که تمام این افراد بر سر این بچه به نزاع و کشمکش برخاستند و هرکس ادعا می‌کرد بچه مال اوست. من میان آن‌ها قرعه انداختم و بچه را برای کسی قرار دادم که قرعه به نامش درآمد و سهم بقیه را ضمانت کردم. پیامبر ﷺ فرمود: هیچ گروهی نیست که در امری باهم تنازع کنند و در مسئله مورد تنازع، امر خود را به خدا واگذار کنند مگر آنکه خداوند سهم مُحق را خارج می‌سازد.» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۳۸)

لذا با مراجعه به سبب ورود حدیث معلوم می‌شود منظور از تفویض امر به خدا در روایت نبوی، سازوکار قرعه است که فقها از آن به‌عنوان یک قاعده در مواردی که هیچ بینه‌ای در اثبات حق طرفین دعوا وجود ندارد استفاده می‌کنند.

۴-۱-۴. قاعده سوق المسلمین

مراد از قاعده سوق المسلمین این است که اگر گوشت، پوست و سایر اجزای حیوانی از بازار مسلمانان خریداری شود، محکوم به طهارت است و باید آن را در حکم گوشت حیوان ذبح شده قرار داد و لازم نیست از ذبح شرعی آن حیوان سؤال شود. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷ش، ج ۴، ص ۱۵۵)

این قاعده، مستند به تعدادی روایت است که سبب ورود، مدخلیت تام در فهم آن‌ها و استنباط این قاعده از آن‌ها دارد، آنچنان‌که بدون در نظر گرفتن سبب ورود، کلام معصوم ناقص و نامفهوم خواهد بود.

در اینجا به تعدادی از این روایات که مستند قاعده گفته شده است اشاره می‌کنیم.
۱. امام باقر علیه السلام فرمود: «همانا خوارج به سبب جهالت، خودشان را در تنگنا و سختی قرار دادند حال آنکه (آسان‌گیری‌های) دین گسترده‌تر از این حرف‌هاست.» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۱۵۰)

در این روایت، امام باقر علیه السلام بیان می‌فرماید خوارج به سبب جهالت، خود را در تنگنا و سختی قرار دادند. حال، این تنگنا و سختی چیست و این جهالت کدام است، از متن روایت به دست نمی‌آید؛ اما همین روایت با بیانی کامل‌تر و با ذکر سبب ورود در کتاب من لا یحضره الفقیه وارد شده است که از مراد امام علیه السلام پرده‌برداری می‌کند. متن کامل روایت چنین است:

۲. سلیمان بن جعفر از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: «مردی وارد بازار می‌شود و لباسی از پوست گورخر که معلوم نیست ذبح شرعی شده است یا نه می‌خرد. آیا در این لباس می‌توان نماز خواند؟ امام علیه السلام فرمود: آری، لازم نیست سؤال کنید؛ زیرا امام باقر علیه السلام می‌فرمود: همانا خوارج به سبب جهالت، خودشان را در تنگنا و سختی قرار دادند حال آنکه (آسان‌گیری‌های) دین گسترده‌تر از این حرف‌هاست». (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۴۷)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، راوی از امام علیه السلام از حکم لباسی سؤال می‌کند که از بازار مسلمین خریداری شده و جنس آن از پوست گورخر است و معلوم نیست که آیا گورخر به صورت شرعی ذبح شده یا خیر. امام علیه السلام با توجه به اینکه این لباس از بازار مسلمین تهیه شده است اولاً خواندن نماز در آن را بدون اشکال می‌داند، ثانیاً لزومی ندارد از ذبح گورخر سؤال شود. چون سؤال کردن از این امور موجب سختی و مشقت مردم و در تنگنا قرار گرفتن آنان می‌شود و از اینجا معلوم می‌شود که خوارج به سبب جهل نسبت به حکم شرعی و در اثر فاصله گرفتن از مکتب ناب اهل بیت علیهم السلام بی‌جهت خود را به سختی و مشقت گرفتار کردند حال آنکه شریعت مقدس اسلام، شریعت سهله و سمحه است. بنابراین، با استعانت از سبب ورود حدیث، مقصود امام علیه السلام از روایت روشن شد.

۳. راوی می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره (حکم) کفش‌هایی که در بازار به فروش می‌رسد پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: بخر و با آن نماز بخوان مگر آنکه برایت معلوم شود که از عین مردار است». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۳۴)

۴. حسن بن جهم گوید: «به امام رضا علیه السلام عرض کردم به بازار می‌روم و کفشی می‌خرم که نمی‌دانم پاک و تزکیه شده است یا خیر. امام علیه السلام فرمود: با آن نماز بخوان. گفتم: نعل چه؟ فرمود: مانند کفش است. باز عرض کردم: من از این کار دل‌تنگم. فرمود: آیا از روش ابوالحسن (امام رضا علیه السلام) روی می‌گردانی؟» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۴۰۴)

براساس این روایات، جنسی که از بازار مسلمین خریداری می‌شود محکوم به طهارت است و نیازی به سؤال از نوع حیوان یا کیفیت ذبح آن نیست. چنین استنباطی

از روایات که مبنای قاعده سوق المسلمین را تشکیل می‌دهد، فقط بر پایه سبب ورود احادیث گفته شده میسر است و بدون در نظر گرفتن سبب ورود، چنین استنباطی مشکل است.

۴-۵.۱. قاعده سبق

سبق در لغت به معنای پیش افتادن در راه رفتن است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴ش، ج ۲، ص ۱۸۰) قاعده سبق یکی دیگر از قواعد مسلم فقهی است. مفاد اجمالی قاعده این است که هر کس در خصوص استفاده از مباحات اصلی یا مکان‌های مشترک نظیر راه‌ها، مساجد و موقوفات عامه سبقت بگیرد، مادام که اعراض نکرده یا مدت مدیدی آن را رها نساخته است، حق اولویت دارد و کسی نمی‌تواند مزاحم او گردد. خلاصه آنکه قاعده سبق منبعی برای نظم حقوقی در بهره‌برداری از مشترکات است. (یزدی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۸۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: «سُوقُ الْمُسْلِمِينَ كَمَسْجِدِهِمْ يَعْنِي إِذَا سَبَقَ إِلَى السُّوقِ كَانَ لَهُ مِثْلَ الْمَسْجِدِ؛ بازار مسلمانان مانند مسجدشان است، یعنی هرگاه کسی به سوی بازار سبقت گیرد آنجا برایش مانند مسجد است». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷، ص ۴۰۶)

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این روایت، امام علیه السلام بازار مسلمین را به مسجد تشبیه کرده است، اما اینکه از چه جهتی بازار مسلمین به مسجد شباهت دارد، روایت دارای ابهام است. در روایت دیگری که از امام صادق علیه السلام و به نقل از حضرت علی علیه السلام وارد شده، تا اندازه‌ای از این روایت رفع ابهام می‌کند. متن روایت چنین است: «سُوقُ الْمُسْلِمِينَ كَمَسْجِدِهِمْ فَمَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ إِلَى اللَّيْلِ وَكَانَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى بُيُوتِ السُّوقِ كِرَاءً؛ بازار مسلمانان مانند مسجدشان است. پس هر کس به سوی مکانی سبقت بگیرد این فرد تا شب هنگام در آنجا اولویت دارد ولی نباید خانه‌های بازار را به صورت کرایه‌ای تصاحب کند». (همان‌جا)

منظور امام علیه السلام این است که اگر کسی در مکانی از بازار مسلمین برای خودش جایی اخذ کند، تا شب حق دارد در آنجا بماند و به معامله و خرید و فروش بپردازد، ولی از آن پس به بعد یعنی برای روز دیگر حق اولویت و تصاحب ندارد؛ چنان‌که گویا آنجا را برای همیشه کرایه کرده است. بنابراین، همان‌گونه که اگر نمازگزار جایی از

مسجد را برای خواندن نماز بگیرد، او بر دیگران در آنجا اولویت دارد و کسی نمی‌تواند در آن مکان مزاحم او شود، اخذ جا و مکان در بازار مسلمین نیز این‌گونه است.

استنباط این مطلب از روایت با مراجعه به سبب ورود آن نیز که در منابع اهل سنت - البته با اندکی اختلاف در تعبیر - آمده، کاملاً توجیه‌پذیر است.

اصبغ بن نباته گوید: «به همراه علی بن ابی‌طالب علیه السلام روانه بازار شدم. آن حضرت دید اهل بازار از حدّ خود تجاوز کرده‌اند. فرمود: این [اوضاع] چیست؟ گفتند: اهل بازار از حدّ خود تجاوز کرده‌اند. فرمود: آنان چنین حقی ندارند؛ بازار مسلمین مانند جایگاه نماز نمازگزار است، پس هرکس بر چیزی سبقت جوید در طول روز از آن او خواهد بود تا اینکه [شب‌هنگام] رهایش کند.» (متقی هندی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۸۱۵)

علما و فقهای اسلام با استناد به این قبیل روایات، قاعده‌ای در فقه بنا نهاده‌اند که به آن «قاعده سبقت» گفته می‌شود. براساس این قاعده، هرکس در استفاده از مباحات اصلی - مشروط بر آنکه قصد تملک آن را نداشته باشد - یا در مکان‌های مشترک نظیر راه‌ها، مساجد، موقوفات عامه، سکونت‌گاه‌های عمومی و مکان‌هایی از این قبیل، بر دیگران سبقت بگیرد، مادامی که از آن اعراض نکرده یا مدت مدیدی که این حق را از او ساقط می‌کند نگذشته باشد، کسی حق ندارد مزاحم او گردد. (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۳۹)

علاوه بر روایت فوق، روایات دیگری نیز هست که هرچند از طرق عامه وارد شده‌اند، از سوی علمای خاصه نیز مورد توجه قرار گرفته و براساس آن‌ها فتوا داده‌اند. (مرتضی عاملی، ۱۴۲۴ق، ص ۳۱-۳۵) غالب فتاوی فقهای شیعه که مستند به این روایات است، از سبب ورود این روایات استنباط شده که در ادامه به دو نمونه دیگر از آن‌ها اشاره می‌کنیم و سپس به استنباطات علمای شیعه می‌پردازیم.

۱. از اصبغ بن نباته مشاجعی نقل شده است که علی علیه السلام وارد بازار شد، دید مغازه‌هایی [برای دست‌فروشی] در بازار بنا شده است. پس دستور داد همه را تخریب و محل آن‌ها را صاف کنند و نیز گوید: آن حضرت به خانه‌های بنی‌البکاء گذر کرد. فرمود: اینجا جزئی از بازار مسلمین است. اصبغ گوید: «پس امام علیه السلام به [صاحبان]

آن‌ها دستور داد به جایی دیگر نقل مکان کنند و آنگاه آن خانه‌ها را تخریب کرد.» و باز (اصبغ) گوید: علی علیه السلام فرمود: «هرکس در گرفتن مکانی از بازار بر دیگران سبقت جوید او بر آن اولویت دارد.» اصبغ در ادامه گوید: «و البته ما می‌دیدیم که شخصی امروز در اینجا به معامله [و دست‌فروشی] می‌پرداخت و فردا در گوشه‌ای دیگر.» (بیهقی، بی تا، ج ۶، ص ۱۵۰)

۲. از ابن ابی ذئب نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خیمه‌ای در موضعی به نام دار المنبث گذر کردند. فرمود: «این خیمه چیست؟ گفتند: مال مردی از بنی حارثه است که در آن خرما می‌فروشد. پس فرمود: آن را آتش بزنید! و چنین شد.» (سمهودی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۲۵۷)

با ملاحظه سبب ورود این روایات نکات زیر قابل استنباط است: (مرتضی عاملی، ۱۴۲۴ق، ص ۳۱-۳۵)

الف. هرکسی [به‌عنوان دست‌فروش] حق دارد جایی از بازار را برای فروش کالایش بگیرد مشروط بر آنکه کسی دیگری بر او سبقت نجسته باشد.
ب. حق استفاده دست‌فروش از مکان خود تا شب‌هنگام است و بیش از این دوام ندارد.

ج. دست‌فروشان حق ندارند از مکان مخصوص خود به مکان دیگران تجاوز کنند؛ زیرا بازار در این زمینه حکم مسجد را دارد.

د. حاکم اسلامی حق دارد مغازه‌هایی را که [به‌طور دائم نه موقت] در مکان‌های عمومی [برای دست‌فروشی] بنا شده‌اند تخریب کند، همچنان که امیرالمؤمنین علیه السلام با مغازه‌های دست‌فروشان و رسول خدا صلی الله علیه و آله با خیمه خرمافروشی چنین کردند.

ه. حاکم اسلامی همچنین حق دارد خانه‌هایی را که در مکان‌های عمومی بنا شده‌اند، هرچند برای سکونت باشند تخریب نماید، همچنان که امیرالمؤمنین علیه السلام با خانه‌های بنی البکاء چنین کرد.

۴-۱-۶. قاعده لا حرج

از دیگر قواعد معروف و مهم فقهی که مورد بحث علما و فقها قرار گرفته، «قاعده لا حرج» است که فقهای امامیه و عامه به آن استدلال کرده‌اند. بررسی این قاعده فواید

زیادی را به دنبال دارد. برای مثال در پرتو این قاعده، روشن می‌شود که شریعت اسلام، تنگ‌نظر و سخت‌گیر نبوده و احکامش مطابق و موافق فطرت انسانی است. این قاعده بیانگر دو مطلب عمده است: نخست آنکه در دین اسلام احکام حرجی وجود ندارد و دیگر آنکه به‌صرف وجود مشقت و سختی، تعطیلی احکام شرع جایز نیست.

اصل قاعده لا حرج ریشه قرآنی دارد، آنجا که می‌فرماید: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (ابراهیم: ۷۸) اما روایاتی از ائمه معصومین علیهم‌السلام وارد شده است که این قاعده را از نظر مفهوم و مصداق، تبیین و تفسیر می‌کنند و این تبیین و تفسیر، تنها با در نظر گرفتن سبب صدور روایات مقدر است. در ادامه به تعدادی از این روایات اشاره می‌شود: ۱. شخصی از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کند: مُحرَمی هنگام وضو، آب را به صورت کامل به چهره و دست‌های خود می‌رساند و این امر سبب می‌شود که یک یا دو تار مو از ریشش کنده شود، آیا اشکال دارد؟ امام علیه‌السلام در پاسخ او فرمودند: کار حرامی نکرده و گاره نیز ندارد؛ چراکه در دین، حرجی جعل نشده است. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۳۳۹)

توضیح آنکه یکی از محرّمات احرام، کندن مو از بدن است که کفاره دارد. حال، امام علیه‌السلام برای نفی کفاره در این فرض، به آیه «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» استدلال می‌کنند؛ چراکه انسان در حال احرام، حداقل سه مرتبه وضو می‌گیرد و در هر بار نیز ممکن است چند مو از محاسنش جدا شود که اگر برای هر مرتبه لازم باشد کفاره دهد، دچار سختی و مشقت می‌شود.

۳. ابوبصیر به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: «چه بسا در سفرها به برکه‌هایی برمی‌خوریم که آب باران در آن‌ها جمع شده و در کنار آبادی است و انواع نجاسات در آن یافت می‌شود؛ فضولات انسان در آن افتاده، بچه‌ها در آن ادرار کرده و ممکن است حیوانات نیز در آن ادرار کرده و یا فضولات آن‌ها در آب باشد. چه کنیم؟ امام علیه‌السلام در جواب فرمودند: اگر در دل شبهه‌ای داری، این گونه عمل کن: آلودگی آب را با دستانت کنار بزن و سپس وضو بگیر؛ زیرا در دین تنگنا و سختی نیست. خداوند نیز می‌فرماید: در دین بر شما سختی و مشقتی نیست.» (همان، ج ۱، ص ۴۱۷)

البته برکه‌هایی که در آن زمان در اطراف آبادی‌ها بوده، معمولاً گودال‌های بزرگی

بودند و آب آن‌ها به اندازه کرّ یا بیشتر بوده است؛ بدین ترتیب، این روایت نظر به سبب ورود آن که سؤال ابویصیر است، حکمت عدم انفعال آب کرّ را بیان می‌کند که همان نفی عسر و حرج و وجود توسعه و گشایش و رفع تنگنا و مضیقه از مسلمانان است. (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۵ش، ص ۵۰)

۳. از امام صادق علیه السلام درباره (حکم غسل) شخص جنبی سؤال شد که به هنگام غسل کردن، آب غسل پس از برخورد با زمین دوباره وارد ظرف می‌شود. امام علیه السلام فرمود: «اشکالی ندارد؛ این از آن مواردی است که خداوند فرموده است: در دین بر شما سختی و مشقتی نیست.» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۱۱)

در این روایت نیز امام علیه السلام در تطبیق آیه با مصداق خارجی آن، با توجه به سؤال مطرح شده که سبب ورود روایت است، به قاعده «لا حرج» تمسک می‌جوید.

۴-۱-۷. قاعده الزام

مضمون قاعده الزام این است که اگر معامله یا عقدی بر طبق مذهب عامه به صورت صحیح و دارای شرایط واقع شود، هر چند که این عمل بر طبق مذهب شیعه امامیه به صورت صحیح واقع نشده است و باید حکم به بطلان و عدم ترتّب اثر بر آن کنیم، بر طبق مفاد قاعده الزام، شخص شیعی می‌تواند آثار صحت را بر آن عمل مترتب کند و شخص عامی را بر پذیرش مقتضای عملش الزام نماید. برای مثال اگر شخصی سنّی همسر خود را در یک مجلس سه طلاق دهد و به همسرش بگوید «أنتِ طالق ثلاثاً»، بدان سبب که طبق مذهب این شخص، این طلاق صحیح است و بعد از گذشت عده، خود اهل سنت با چنین زنی ازدواج می‌کنند، حال، هر چند که بر طبق نظر فقهای امامیه چنین طلاقی باطل است، بر طبق مفاد قاعده الزام، یک شیعی می‌تواند این زن را که به چنین طلاقی مطلقه شده است، به عقد خود درآورد و با وی ازدواج کند.

یکی از مستندات قاعده الزام روایتی است از علی بن ابی حمزه بطائنی از امام کاظم علیه السلام که می‌فرماید: «الزموهم بما ألزموا أنفسهم؛ آن‌ها را ملزم کنید به آنچه خودشان را بر آن ملزم می‌کنند.» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۳۲۲)

مستندات قاعده الزام و تطبیق آن بر مصادیق مختلف، عمدتاً براساس روایاتی است که فهم و تفسیر آن‌ها متکی بر سبب ورود است و بدون در نظر گرفتن سبب ورود،

امکان استخراج این قاعده و تطبیق آن بر مصادیق، امکان‌پذیر نیست. در اینجا به تعدادی از این روایات و موارد تطبیق این قاعده اشاره می‌کنیم.

الف. علی بن ابی حمزه از امام کاظم علیه السلام درباره زنی که بر غیر سنت واقعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طلاق داده شده است (یعنی بر طبق شرایط شرعی طلاق داده نشده است)، آیا شخص دیگری می‌تواند با آن زن ازدواج کند؟ فرمودند: «ایشان را بر آنچه خودشان را به آن ملزم می‌دانند، الزام کنید و با آن زن می‌توانید ازدواج کنید و این تزویجستان درست است و اشکالی ندارد.» (همان، ج ۸، ص ۵۸)

ب. عبدالله بن طاووس به محضر امام رضا علیه السلام عرض می‌کند: «پسر برادری دارم که دخترم را برای او تزویج کرده‌ام و این شخص، شراب‌خوار است و دائماً طلاق بر زبان جاری می‌کند (و می‌گوید: انت طالق ثلاثاً). حضرت فرمودند: اگر از برادران تو (شیعیان) است این ذکر طلاقش اعتباری ندارد و اثری بر آن مترتب نیست ولی اگر از عامه است، دخترت را از این مرد جدا کن؛ زیرا او با این جمله (انت طالق ثلاثاً) قصد جدایی و طلاق کرده است. راوی گوید: مگر از امام صادق علیه السلام روایت نشده است که فرمود: مبدا شما در یک مجلس زن را سه طلاقه کنید که چنین طلاق‌ی واقع نمی‌شود و همچنان آن زنان، دارای شوهرند؟ امام علیه السلام فرمود: این مربوط به برادران شما (شیعیان) است نه مربوط به عامه؛ چراکه هرکس به دین و آیین گروهی گردن نهد، ملزم است احکام آن را نیز بپذیرد.» (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، ص ۷۵)

ج. عبدالله بن محرز گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «مردی از دنیا می‌رود که یک دختر و یک خواهر از پدر و مادرش بعد از او باقی می‌مانند، حکم ارث چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: همه اموال مال فرزندش است و به خواهر پدر و مادری‌اش چیزی نمی‌رسد. گفتیم: ما (شیعیان) به این حکم عمل می‌کنیم، اما میت، مردی عامی (از اهل سنت) و خواهرش مؤمن و عارف (شیعه) است. امام علیه السلام فرمود: پس نصف مال را برای خواهرش جدا کن؛ شما از آن‌ها (عامه) مطابق سنت و قضاوتشان (ارث را) بگیرید، کمالینکه آنان از شما می‌گیرند.» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۰۰)

موارد دیگری از کاربرد قاعده الزام

فروعات زیادی برای قاعده الزام در کتب فقهی ذکر شده است که دو مورد را برای

نمونه ذکر می‌کنیم:

۱. مطابق مذهب اهل سنت، شاهد گرفتن به هنگام عقد ازدواج ضروری و لازم است به نحوی که اگر کسی شاهد نگیرد، عقدش باطل خواهد بود. حال اگر یک مرد سنی عقد را بدون شاهد اجرا کند، مرد شیعی می‌تواند با زنی که مرد سنی او را عقد کرده بود ازدواج کند؛ چراکه عقد مرد سنی با آن زن بنا بر مذهب خودش باطل بوده و به مقتضای قاعده الزام مرد شیعی می‌تواند با آن زن ازدواج کند. (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۸۵)

۲. بنا بر مذهب اهل سنت، همسر میت، از جمیع مال می‌تواند ارث ببرد (چه منقول و چه غیر منقول)، اما بنا بر مذهب شیعه چنین نیست، حال اگر مردی سنی از دنیا برود و همسر شیعه داشته باشد، این همسر با اینکه بنا بر مذهب خودش که تشیع باشد، نمی‌تواند از جمیع مال میت ارث ببرد اما به حکم قاعده الزام می‌تواند از جمیع مال او ارث ببرد. (همان، ص ۱۸۹)

۴-۱-۸. قاعده فراغ و تجاوز

قاعده فراغ و تجاوز از دیگر قواعد مهمی است که فقها در بسیاری از فروع و ابواب فقهی، به خصوص عبادات بدان استناد کرده‌اند. عده‌ای قاعده فراغ و تجاوز را دو قاعده مستقل از هم می‌دانند و در مقابل، گروهی آن را یک قاعده به حساب می‌آورند. (همان، ص ۲۳)

قاعده فراغ عبارت است از حکم ظاهری به صحت عملی که شخص از انجام آن عمل فارغ شده است. برای مثال اگر مکلف، نماز را خواند و بعد از اتمام نماز، در اجزا یا شرایط آن نماز از نظر صحت شک کرد، قاعده فراغ، حکم ظاهری صحت نماز را برای این شخص اثبات می‌کند.

قاعده تجاوز نیز عبارت است از حکم ظاهری به اتیان جزء مشکوک پس از تجاوز از محل آن. برای مثال اگر مکلف در سجده نمازش شک کند که آیا رکوع نماز را به جا آورده است یا نه؟ قاعده تجاوز، حکم ظاهری به اتیان رکوع را برای او جعل می‌کند. بنابراین، فرق اجمالی این دو قاعده آن است که مورد قاعده فراغ، شک در صحت جزء به جا آورده شده است، اما مورد قاعده تجاوز، شک در اصل به جا آوردن جزء

است. (همانجا)

مستند قاعده فراغ و تجاوز، علاوه بر اجماع و سیره عقلا، پاره‌ای روایات است که تبیین متن این روایات و استخراج این قاعده از آن صرفاً متکی بر توجه به سبب ورود آن‌هاست که در ادامه به دو نمونه از آن‌ها می‌پردازیم.

۱. محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام درباره شک کردن فردی بعد از انصراف از نمازش سؤال می‌کند. امام علیه السلام در پاسخ بیان می‌کنند: «لازم نیست نمازش را اعاده کند و چیزی بر او نیست.» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۴۸)

۲. حماد بن عیسی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من در حال سجده شک می‌کنم که آیا رکوع را به جا آوردم یا خیر؟ فرمود: (به نمازت) ادامه بده.» (همان، ص ۱۵۱)

۹-۱-۴. قاعده فراش

از جمله قواعد معروف فقهی، قاعده فراش است. مستند این قاعده، این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «الولد للفراش و للعاهر الحجر». از عایشه نقل شده است که گفت: عتبه بن ابی وقاص از برادرش سعد بن ابی وقاص خواست نوزاد زمه‌ه مال من است، او را از وی بگیر. عایشه افزود: چون سال فتح فرارسید، سعد بن ابی وقاص او را گرفت و گفت: برادرم از من خواسته است چنین کنم. عبد بن زمه [در اعتراض به این کار] گفت: برادر و نوزاد پدرم بر فراش پدرم متولد شده است. پس جریان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بردند. سعد گفت: ای رسول خدا، برادرم از من در این خصوص تعهد گرفته است. عبد بن زمه نیز گفت: نوزاد پدرم بر فراش پدرم متولد شده است. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبد بن زمه فرمود: این نوزاد مال توست. سپس فرمود: «الولد للفراش و للعاهر الحجر»؛ فرزند مال فراش است و سهم زناکار، سنگ است. (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص ۲)

از سبب ورود حدیث برمی‌آید که عتبه بن ابی وقاص (ظاهراً در دوره جاهلیت) با همسر زمه‌ه مقاربت نامشروع داشته است و هنگامی که زمه‌ه از همسرش صاحب فرزندی می‌شود، عتبه ادعا می‌کند این نوزاد از آن اوست. تا اینکه اختلاف را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌برند و آن حضرت می‌فرماید: «الولد للفراش و للعاهر الحجر».

فقها گفته‌اند: منظور از «فراش»، شوهر یا هریک از زن و شوهر به تنهایی یا مولی

(روحانی، ۱۳۸۴ش، ص ۱۰) و «عاهر» زناکار است و «و للعاهر الحجر» کنایه از طرد شخص زناکار و رد ادعای وی درباره فرزند است؛ یعنی همان طور که سگ را با سنگ طرد می کنند ادعای شخص زناکار نیز مطرود است. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷ش، ج ۴، ص ۲۵)

چنان که ملاحظه می شود در فهم معنای کنایی «فراش» و «للعاهر الحجر» و به طور کلی فهم صحیح و درست مدلول سخن پیامبر ﷺ، سبب ورود تأثیر مستقیم دارد و بدون در نظر گرفتن سبب ورود نمی توان به درک صحیحی از سخن رسول خدا ﷺ رسید.

نتیجه گیری

مستند برخی از قواعد فقهی، احادیث منقول از معصومین علیهم السلام است. دسته ای از این قواعد، از متن سخن معصوم ﷺ اخذ شده است و دسته ای دیگر از سبب ورود حدیث. بدیهی است که فهم دقیق و صحیح این قسم از قواعد فقهی، منوط به فهم سبب ورود احادیث مربوط است. هر چند فواید اصلی سبب ورود حدیث ناظر به فهم کلام معصوم ﷺ است، کارایی آن در استنباط احکام فقهی نیز که مأخوذ از کلام معصومین علیهم السلام است، ظرفیت بکری است که می تواند بستری مناسب برای کار تحقیقی و پژوهشی باشد.

پی نوشت:

* «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده: ۶۷)

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایة الاصول، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، بی تا.
۳. ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة فی معرفة الصحابه، بیروت: دار الكتاب العربی بی تا.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، چ ۲، قم: دفتر انتشارات

- اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، تحقیق جمال‌الدین میردامادی، چ ۳، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۶. ابن ابی شهبه، محمد بن محمد، *الوسیط فی علوم و مصطلح الحدیث*، چ ۱، جدّه: عالم المعرفة، ۱۴۰۳ق.
۷. اصفهانی، شیخ الشریعه، *قاعده لاضرر*، تحقیق یحیی ابوطالبی عراقی، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۸. امام خمینی، روح‌الله، *الرسائل*، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۵ش.
۹. انصاری، مرتضی، *فرائد الاصول*، چ ۱، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.
۱۰. بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح بخاری*، استانبول: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۰۱ق.
۱۱. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، تحقیق جلال‌الدین محدث، چ ۲، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۲. بروجردی، مرتضی، *مستند العروة الوثقی (کتاب الصوم)*، قم: بی‌نا، ۱۴۰۳ق.
۱۳. بیهقی، احمد بن حسین، *السنن الکبری*، بیروت: دارالفکر، بی‌نا.
۱۴. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، تحقیق مؤسسه آل‌البتین علیه السلام، چ ۱، قم: مؤسسه آل‌البتین علیه السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۵. _____، *هدایة الامة الی احکام الائمه علیهم السلام*، چ ۱، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۱۴ق.
۱۶. حسینی مراغی، عبدالفتاح، *العناوین الفقهیه*، چ ۱، قم: انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۱۷. حکیم، سید محسن، *مستمک العروة الوثقی*، چ ۳، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۱۸. حلبی، علی بن برهان‌الدین، *السیره الحلبیه*، چ ۲، مصر: مطبعة الازهریه، ۱۳۵۱ق.
۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، چ ۲، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۴ش.
۲۰. روحانی، محمدصادق روحانی، *المسائل المستحدثه*، چ ۱، قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۳۸۴ش.
۲۱. سمهودی، نورالدین ابوالحسن، *وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی*، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۲۲. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ‌نامه طبری*، ترجمه بلعمی، چ ۲، بی‌جا: سروش، ۱۳۷۸ش.
۲۳. طوسی، محمد بن الحسن، *تهذیب الاحکام*، تحقیق خرسان، چ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.

۶۴ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال نهم، شماره هجدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

۲۴. عتر، نورالدین، *منهج النقد فی علوم الحدیث*، ج ۳، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
۲۵. عصری زین العابدین، محمد، *سبب ورود الحدیث - ضوابط و معاییر*، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۷ق.
۲۶. فاضل تونی، ملا عبدالله، *الوافیه فی اصول الفقه*، تحقیق محمدحسین رضوی کشمیری، ج ۱، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۲۷. فاضل لنکرانی، محمد، *القواعد الفقہیة*، تحقیق محمدجواد فاضل لنکرانی، ج ۱، قم: مهر، ۱۴۱۶ق.
۲۸. فاضل لنکرانی، محمدجواد، *قاعده لاجرح*، ج ۱، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (عج)، ۱۳۸۵ش.
۲۹. فیض کاشانی، محمدحسین، *الوافی*، ج ۱، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع)، ۱۴۰۶ق.
۳۰. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، تحقیق موسوی جزائری، ج ۳، قم: دارالکتب، ۱۴۰۴ق.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۲. متقی هندی، علاءالدین علی بن حسام، *کنز العمال*، تحقیق صفوة السقا، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.
۳۳. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، تحقیق جمعی از محققان، ج ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۳۴. مرتضی عاملی، سید جعفر، *السوق فی ظل الدولة الاسلامیة*، ج ۳، بیروت: المرکز الاسلامی للدراسات، ۱۴۲۴ق.
۳۵. مشکینی، علی، *مصطلحات الفقه*، قم: نشر الهادی، ۱۳۷۷ش.
۳۶. مطهری، مرتضی، *نظام حقوق زن در اسلام*، ج ۱۶، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۱ش.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر، *القواعد الفقہیة*، ج ۳، قم: مدرسه امام امیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۱۱ق.
۳۸. موسوی بجنوردی، سید محمد، *القواعد الفقہیة*، تحقیق مهدی مهریزی و محمدحسین درایتی، ج ۱، قم: نشر الهادی، ۱۳۷۷ش.
۳۹. یزدی، سید مصطفی محقق داماد، *قواعد فقه*، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ق.